

آهای

آهای...

غریبه ای پشت در است

آهای...

آشنایی فریاد می زند

آهای...

کودکی پدر بر دوش می کشد

آهای...

پیرمردی جلق می زند

آهای...

دختری در آتش می سوزد

آهای...

غمگینی رگ خود را می زند

آهای...

سنگی از دور می آید

آهای...

آخوندی خون باکره ای را می مکد

آهای... مسافری آواره است

بادی بی پناه است

و دریایی بی قرار

مرگ...

مسافر و باد و دریا را میهمان می کند

بر در خانه اش ایستاده

و به دنیای گه ما زهرخند می زند

خوش آمدید

آریان - فوریه 2009